



بررسی سند چند حدیث مشهور

◀ جهاد فرحات

ترجمه: محمد قنبری

درباره این مقاله دو نکته یادآوری می‌شود:

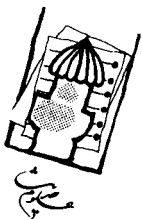
۱. بحث و بررسی‌های ایجابی یا سلبی نسبت به روایت‌ها تا آن زمان که حدود و ضوابط پژوهش علمی را منظور دارد، نه تنها زیانبار نیست بلکه سودمند است چرا که بنیهِ و اساس اعتقادات و رفتارها را مستحکم‌تر می‌کند و از وسوسه‌های غیر علمی باز می‌دارد.

۲. مدعای نویسنده این نوشتار آن است که عین عبارتها را در مصادر نیافته است و البته منافی این حقیقت نیست که مضمون آنها به عبارتهای دیگر در کتب حدیث منقول باشد.

علوم حدیث

این نوشتار در پی بررسی سند بعضی از عبارات مشهوری است که در گفته‌ها و نوشته‌ها حدیث خوانده می‌شود. عبارت‌هایی که در عرصه‌های مختلف فقهی و اعتقادی و ... بدان‌ها مراجعه شده و گاهی بر اساس آنها سخن گفته شده و در مقام استدلال به آنها استناد می‌شود. از آن‌جا که اهمیت این بحث بر صاحبان خرد پوشیده نیست، لذا لزومی به یادآوری دلیل طرح بحث نمی‌باشد.

برخی از این عبارات‌ها را به هنگام مطالعه و تحقیق به دست آورده و بعضی دیگر را از اساتید شنیده و پس از درک اهمیت موضوع به جست‌وجوی سایر موارد در جاهایی که گمان آن می‌رفت پرداختم.



امیدوارم که این تلاش ناچیز نزد خدای تعالی مورد قبول واقع گردد و مقدمه‌ای برای تلاش دامن‌گستر و فراگیر در تمامی عرصه‌های فرهنگ باشد تا آن‌جا که سره از ناسره باز شناخته شود.

در ابتدا اشاره به چند نکته را لازم می‌دانم:

۱. ملاک مشخصی برای حدیث مشهور منظور نداشته‌ام، بلکه تمامی آنچه مشهور است، خواه در کتب و خواه در محاورات، موضوع تحقیق این نوشتار قرار گرفته است.
۲. گاهی نمونه‌هایی را که حاکی از شهرت عبارت مورد بحث است ذکر می‌کنم یا آنچه را برخی از محققان در تعلیقاتشان بر بعضی از کتابها آورده‌اند نقل می‌نمایم. تمامی اینها به منظور آگاهی یافتن خواننده با حقیقت موضوع و توجه او به اهمیت آن و عمق اثرگذاری مانند آن عبارات در مباحث مختلف است.
۳. با تحلیل همه جانبه به اثبات مورد ادعا پرداخته و گاهی موفق شده‌ام به طور قطعی حدیث نبودن عبارت مورد بحث را به اثبات برسانم و گاهی فقط توانسته‌ام خود و خواننده را به حدیث نبودن آن مطمئن سازم.
۴. برای به ثمر رساندن این تحقیق از نرم افزارهای رایانه‌ای کمال استفاده را برده و تا آن‌جا که ممکن بوده از آنها بهره‌برداری نموده‌ام. این نرم افزارها وسیله‌های منحصر به فردی برای تحقیقات این چنینی که نیاز به سرعت، دقت و جامع‌نگری دارند هستند. پس از بیان این مقدمات، به بررسی عبارت‌های مشهور مورد نظر می‌پردازم.

(I)

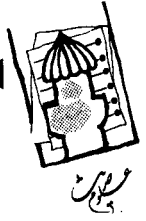
الرضاع لحمة کلحمة النسب

این عبارت به حدی مشهور است که حدیث نبودن آن باورپذیر نیست. شیخ حسن نجفی در جواهر الکلام،^۱ تراقی در مستند الشیعة،^۲ محقق بحرانی در الحدائق،^۳ سبزواری در کفایة

۱. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۳۱۰ و ج ۴۱، ص ۳۱۳.

۲. مستند الشیعة، ج ۱۶، ص ۲۲۶ و ۲۷۳.

۳. الحدائق الناضرة، ج ۲۳، ص ۴۴۲.



الاحکام،^۴ شهید ثانی در المسالک،^۵ محقق کرکی در جامع المقاصد،^۶ ابن فهد حلی در المهذب البارع^۷ و کتاب های دیگر، نیز علامه طباطبایی در المیزان^۸ و فیض کاشانی در تفسیر الصافی و الاصفی^۹ آن را ذکر کرده اند.

هیچ کدام از محققان بعضی از این کتابها نتوانسته اند مصدري حدیثی (شیعی یا سنی) برای این عبارت بیابند، بلکه تنی چند از آنها به عدم دسترسی خود به صراحت اذعان داشته اند.

شیخ محمود قوچانی، محقق جواهر الکلام می گوید: بر این روایت علی رغم جست و جو در جاهایی که احتمال وجود آن می رفت دست نیافتیم. آنچه موجود است و بدان شبیه است فرمایش پیامبر (ص) است که: «الولاء لحمه کلحمة النسب... علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، در ذیل آیه ۲۳ سوره نساء عبارت «الرضاع لحمه...» را ذکر نموده، اما معلوم نیست که آیا آن را از کتابهای حدیثی اخذ نموده و یا از کتاب های فقهی همچون جواهر و امثال آن.^{۱۰} همچنین محقق کتاب مسالک و محقق کتاب الحدائق به عدم دستیابی بر آن تصریح کرده اند.

محقق کتاب المهذب البارع، شیخ مجتبی عراقی می گوید:

در کتب حدیثی و استدلالی شیعه و سنی این حدیث را نیافتیم.^{۱۱}

البته باید گفت که تمامی سخن او صحیح نیست، یعنی درست است که این عبارت در هیچ یک از کتاب های حدیثی شیعه و سنی یافت نمی شود، اما در کتاب های استدلالی شیعی موجود است؛ آن گونه که پیش تر به بیشتر آنها اشاره شد. بله، در کتابهای استدلال اهل سنت ابدأ یافت نمی گردد. این آن چیزی است که نتیجه ای را که از بحث خواهیم گرفت تقویت می سازد. با این که هیچ یک از محققان به مصدر این عبارت دست نیافته اند، اما هیچ کدام از آنها به خود

۴. کفایة الاحکام، ص ۱۶۴.

۵. مسالک الافهام، ج ۳، ص ۳۷۶ و ج ۷، ص ۲۹۹ و ۳۱۲.

۶. جامع المقاصد، ج ۴، ص ۱۲۹ و ج ۱۲، ص ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۸۶ و ۳۶۰.

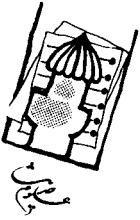
۷. المهذب البارع، ج ۳، ص ۲۳۶.

۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۸۳.

۹. التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۳۵؛ التفسیر الاصفی، ج ۱، ص ۲۰۲.

۱۰. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۳۱۰.

۱۱. المهذب البارع، ج ۳، ص ۲۳۶.



جرات نداده اند که این عبارت را حدیث ندانند؛ بلکه برعکس، ملامحمد صالح مازندرانی - قدس سره - مدعی شده است که این عبارت از کلمات قصاری است که ترکیب نیکوی الفاظ آن اقتضا دارد که در اذهان ناقلان آن باقی بماند. مثل این عبارت مثل عبارت «لا ضرر و لا ضرار»^{۱۲} است. و جز شهید سید مصطفی خمینی - قدس سره - کسی به حدیث نبودن آن تصریح ننموده است.^{۱۳}

پس از بیان این مباحث نتیجه می گیریم که:

۱. این عبارت در هیچ یک از کتاب های روایی و یا استدلالی عامه یافت نمی شود. این عدم دستیابی احتمال روایت نبوی بودن آن را تضعیف می کند.
 ۲. این عبارت در کتب حدیثی شیعی یافته نمی شود و این عدم دستیابی تردید ما را درباره حدیث بودن این عبارت افزون می نماید.
 ۳. این عبارت در بعضی از کتابهای فقهی شیعی، نه تمامی آنها، وجود دارد. و این تنها نکته ایجابی در پیش روی ماست. ممکن است از خلال بحث درباره آن با حقیقت این عبارت بیشتر آشنا شویم.
- تحقیق اقتضا دارد که ما به دنبال اولین مصدري که این حدیث را نقل کرده گشته، تا که ما را به حقیقت امر رهنمون سازد.

پس از تحقیق دوباره، درمی یابیم که اولین مصدر این روایت، کتاب الوسيلة إلى نيل الفضيلة از فقیه معروف، ابن حمزه طوسی - قدس سره - (م ۵۶۰ق) است. او می گوید: «الرضاع لحمه کلحمة النسب»، به خاطر فرمایش پیامبر است که: «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب».^{۱۴}

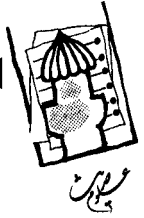
این نص، حقیقت را به خوبی نمایان می سازد و شک و سایر احتمالات را از ما برطرف می سازد. این فقیه اکثر کلمات عبارت را از این فرمایش پیامبر (ص) که «الولاء لحمه کلحمة النسب» اخذ نموده و دلیل درستی عبارت ساخت خود را نیز حدیث نبوی «یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب» دانسته است.

اگر خود این عبارت، فرمایش پیامبر یا یکی از امامان معصوم بود، چه معنایی داشت

۱۲. شرح اصول الکافی، ج ۹، ص ۱۷۸.

۱۳. مستند تحریر الوسيلة، ج ۲، ص ۳۸۶، نشر آثار امام خمینی - قدس سره -.

۱۴. الوسيلة، ص ۳۰۲.



که حدیثی دیگر به عنوان دلیل آن آورده شود؟

پس در این صورت نتیجه می‌گیریم که این عبارت مشهور اصل ندارد. و اساس آن کتاب الوسیله ابن حمزه است که بعداً توسط دیگران نقل شده و از مسلمات دانسته شده و گاهی به پیامبر اکرم و گاهی به دیگر معصومان نسبت داده شده است. و دلیل شهرت آن نیز چیزی جز درستی مضمون آن و دلالت قرآن و سنت به صحت آن نبوده است.

متأسفانه دیده می‌شود که بعضی از کسانی که به تحقیق کتب روی می‌آورند، هنگامی که به این عبارت می‌رسند و مصدری برای آن در کتب حدیثی و مصادر معتبر نمی‌یابند، به تخریح آن از کتابهایی چون تفسیر المیزان، تفسیر الصافی، و الاصفی بسنده کرده و در پی جست‌وجو برنیامده و اشاره‌ای به عدم ثبوت آن نمی‌نمایند؛ آن‌گونه که شهید سید مصطفی خمینی کرده است.

این یک نقص آشکاری در کارهای پژوهشی تراثی است که باید جبران شود و مقرراتی برای رفع این نقص‌ها و کمبودها وضع شود.

(II)

من أدرك ركعة من الوقت فقد أدرك الوقت

نزد فقها و اصولیان امامیه شهرت یافته است که این عبارت، روایتی از روایات معصومان(ع) است. به برخی از کلمات ایشان که دلالت بر این عقیده دارد توجه نمایید:

۱. محقق حلی - قدس سره - در المعتمد می‌گوید:

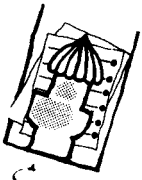
... والاول هو الحق لقوله(ع): من أدرك ركعة من الوقت فقد أدرك الوقت.

و محققان کتاب در تعلیقه خود گفته‌اند که به روایتی بدین لفظ، نه در منابع شیعی و نه در منابع اهل سنت دست نیافته‌ایم. و احتمال داده‌اند که مصدر این عبارت نزد محقق حلی موجود بوده چون ایشان به اصول اربعه دسترسی داشته است.^{۱۵}

۲. علامه - قدس سره - می‌فرماید:

... وفي لفظ آخر: من أدرك ركعة من الوقت فقد أدرك الوقت.

و محققان کتاب تصریح دارند که این لفظ را در مصادر، مگر آنچه در المعتمد آمده،



نیافته اند و در صحیح البخاری و صحیح مسلم عبارتی به همین معنا وجود دارد. ۱۶

۳. در المسالك آمده است:

... لعموم قوله (ص): من أدرك ركعة من الوقت فقد أدرك الجميع.

محقق کتاب آورده است که حدیثی بدین لفظ نیافته ایم و اما عبارتی هم معنای آن

یافت می شود. ۱۷

این عبارت همچنین در روض الجنان^{۱۸} نیز ذکر شده است.

۴. در مستند الشيعة آمده است:

... في مقابل الروايات الواردة في أن من أدرك ركعة من الوقت فقد أدرك الوقت. ۱۹

۵. در جواهر الكلام درج است:

لإطلاق قوله (ع): من أدرك ركعة من الوقت فقد أدرك الوقت كله. ۲۰

و محقق کتاب در تخریج خود تذکر داده است که روایتی بدین معنا و به لفظ دیگری

وجود دارد.

همچنین شیخ انصاری - قدس سره - در چند جای کتابهایش این عبارت را ذکر کرده.

و سید یزدی - قدس سره - نیز در جاهایی از عروة الوثقی از آن یاد کرده است.

باید گفت که کاظمی در تقریرات درس میرزای نایینی^{۲۱} و نیز در المستمسک^{۲۲} و در تقریرات

درس آیه الله خویی و در فقه الصادق و همچنین مصباح الفقیه به این عبارت اشاره شده است.

علامه مامقانی می گوید:

... لما استفاض من النقل الصحيح، من أن من أدرك ركعة من الوقت فقد أدرك الوقت كله. ۲۳

۱۶. منتهی المطلب، ج ۴، ص ۱۰۹.

۱۷. مسالك الأفهام، ج ۱، ص ۱۴۶.

۱۸. روض الجنان، ص ۲۰۴.

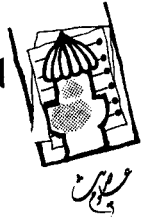
۱۹. مستند الشيعة، ج ۴، ص ۱۸.

۲۰. جواهر الكلام، ج ۷، ص ۹۴.

۲۱. کتاب الصلاة (۱)، تقریر بحث میرزای نایینی، ص ۴۶.

۲۲. المستمسک، ج ۷، ص ۲۴.

۲۳. دراسات في علم الدراية، علامة مامقانی، تحقیق و تلخیص: علی اکبر غفاری، ص ۱۹۳.



و از میرزای قمی در قوانین نقل است :

... للنص الصحيح المستفيض بان من ادرك ركعة من الوقت قد ادرك الوقت .^{۲۴}

و در هدایة المسترشدين^{۲۵}، فرائد الاصول^{۲۶} و جامع الشتات^{۲۷} نیز این عبارت ذکر شده است .

با توجه به مطالب بالا باید نتیجه گرفت که این عبارت در نظر ایشان بی شک روایت بوده، بلکه همان گونه که گذشت، برخی تصریح به صحیح و یا مستفیض بودن آن نیز نموده اند .

اما برخی از علما نظر دیگری دارند . بعضی از ایشان آن را مرسله مرحوم محقق در المعتمد دانسته اند؛ نظیر محقق داماد در تقریرات درسش .^{۲۸} برخی چون محقق بحرانی در الحدائق نیز آن را روایتی از روایات اهل تسنن دانسته اند .^{۲۹}

باید گفت که این نظریه که این عبارت از روایات اهل سنت باشد که در فقه ما وارد شده، قطعاً نادرست است؛ زیرا در صحاح و مسانید آنها این روایت وجود ندارد. و آنچه در نزد آنها وجود دارد، عباراتی نظیر: «من ادرك ركعة من صلاة الجمعة ...» یا «من ادرك ركعة من صلاة الفجر ...» یا «من ادرك ركعة من صلاة العصر ...» یا «من ادرك ركعة من الصلاة ...» است .

به زودی روشن خواهد شد که این مضامین، خصوصاً مضمون دو عبارت اول و دوم با آنچه در مصادر روایی ما از اهل بیت (ع) رسیده همخوانی دارد .

اما این که این عبارت مرسله محقق در المعتمد است باید گفت که این عقیده با آنچه در تحقیق بدان رسیده ایم سازگار است؛ زیرا ما این عبارت را در مصدري قدیمی تر از المعتمد

۲۴ . قوانین الاصول، ص ۱۱۷ .

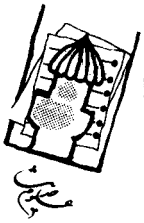
۲۵ . هدایة المسترشدين، ص ۲۵۶ .

۲۶ . فرائد الاصول، ج ۱، ص ۳۲۸ .

۲۷ . جامع الشتات، ج ۱، ص ۱۵۱ .

۲۸ . تقریر بحث الداماد (کتاب الصلاة)، ص ۶۱ .

۲۹ . الحدائق الناضرة، ج ۱۰، ص ۱۴۲ .



نیافتیم و هیچ کس هم مدعی وجود آن نشده است.

و تصور می‌کنیم که این عبارت را محقق به اشتباه نوشته باشد. در تأیید این نظریه به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. ایشان یک بار در شرایع روایت را با عبارت «من ادرك ركعة من العصر فقد ادرك العصر»^{۳۰} آورده و هشت بار دیگر در خود المعتمر با شکل‌های مختلف ضبط کرده است. تمام اشکال این روایت در مصادر ما و مصادر اهل سنت وارد شده، مگر صورت یکم که محل بحث است.

۲. ملاحظه متنی که محقق این عبارت را در آن آورده قرینه دیگری است بر این که او این عبارت را با روایت نقل شده از طریق عامه که «من ادرك ركعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة» اشتباه گرفته است؛ زیرا او در صدد استدلال برخلاف نظر شیخ طوسی در المبسوط بوده است^{۳۱} که کسی که یک رکعت یا بیشتر از نماز را در آخر وقت درک کند، تمامی نماز او به صورت ادا صحیح خواهد بود و قضا بر او واجب نیست، برخلاف نظر بعضی از اصحاب. از آن جا که موضوع کلام در این جا نماز آخر وقت است، محقق در نقل این روایت اشتباه کرده و به جای کلمه «صلاة» کلمه «وقت» را درج نموده است.

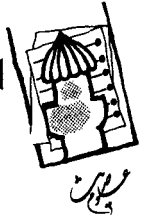
آنچه احتمال ما را تقویت می‌نماید این است که این عبارت را برخی از علمای بعد از علامه با تغییراتی نقل کرده‌اند؛ بدین شکل که آنها معنا را ملاحظه کرده و آنچه خود فهمیده‌اند، بدون رجوع به اصل نوشته نقل نموده‌اند. ملاحظه کردید که چگونه شهید ثانی کلمه «وقت» دوم را به کلمه «جمع» بدل ساخته، و صاحب جواهر کلمه «کله» را بدان افزوده است.

۳. تاکنون ندیده‌ام که کسی به دقت محقق در نقل روایات تصریح کرده باشد؛ آن گونه که مثلاً صاحب مدارک بوده است. خصوصاً این که این عبارت را فقط ایشان نقل کرده و پیش از وی در کتب شیعی و سنی اثری از آن یافت نمی‌شود؛ خاصه کتب محدثانی چون شیخ طوسی که کلام محقق، ناظر بر عبارتی از او در المبسوط بود.

۴. ساختار عبارت بدین شکل دارای اشکالی ادبی است که حاصل آن اشکال این است

۳۰. شرائع الإسلام، ج ۱، ص ۴۹.

۳۱. المبسوط، ج ۱، ص ۷۲.



که معنای مفروض برای این عبارت متوقف است بر این که «من» در «رکعة من الوقت» به معنای «فی» باشد؛ یعنی رکعة في الوقت؛ زیرا وقت، ظرفی برای وقوع رکعت است. شایسته بود که قائل این عبارت بگوید رکعة في الوقت؛ زیرا آمدن «من» به معنای «فی» ندرتاً اتفاق می افتد و برخلاف استعمال غالب و شایع آن است.

مشالهایی که در مغنی الادیب برای آمدن «من» به معنای «فی» از قرآن همچون «أروني ماذا خلقوا من الارض»^{۳۲} و «إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة»^{۳۳} نقل شده^{۳۴} نمی تواند دلیلی بر معنای فی باشد؛ زیرا با تأمل، عیان می شود که ممکن است «من» در اولی من تبعیض یا بیان جنس باشد، و در دومی تبعیض یا زاید باشد.

این مطلب نیز واقع شدن محقق را در اشتباه میان این عبارت و قول معصوم (ع) که «من ادرك ركعة من الصلاة ...» تأیید می نماید؛ زیرا من در این جا تبعیضیه است. و مانند این است که او می خواسته روایت را نقل به معنا کند و توجهی به عبارت نداشته است ولی آن گونه که گفتیم عبارت به او کمک نکرده است.

بله، معنایی که این روایت بدان اشاره دارد، در بسیاری از روایات عامه و خاصه ذکر شده است و شاید این که علامه مامقانی و میرزای قمی قائل به مستفیض و یا صحیح بودن آن شده اند، منظورشان مضمون آن بوده، نه لفظ آن.

در پایان بحث به سایر عباراتی که حاکی از این مضمون هستند و از طریق شیعه نقل شده است اشاره می نمایم.

۱. محمد بن مکی الشهید در الذکری آورده است: از پیامبر اکرم روایت شده است که فرمود:

من ادرك ركعة من الصلاة فقد ادرك الصلاة.

۲. همچنین از همدو نقل است که گفت: از آن حضرت (ع) روایت است که:

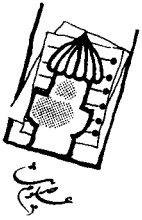
من ادرك ركعة من العصر قبل ان يغرب الشمس فقد ادرك العصر.^{۳۵}

۳۲. سوره فاطر، آیه ۴۰.

۳۳. سوره جمعه، آیه ۹.

۳۴. مغنی الادیب، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳۵. وسائل الشیعة، ج ۴ (چاپ آل البیت): ص ۲۱۸، ابواب اعداد الفرائض، باب ۳۰، ح ۴ و ۵.



ایشان این دو تعبیر را از عامه اخذ نموده است؛ زیرا این دو روایت در مصادر شیعی یافت نشده و به همین لفظ در مصادر اهل سنت، مثل مسند الشافعی و ... موجود است. ۳۶

۳. روایتی که شیخ طوسی در التهذیب و الاستبصار از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین (ع) نقل نموده است که فرمود:

من أدرك من الغداة ركعة قبل طلوع الشمس فقد أدرك الغداة تامة. ۳۷

۴. همچنین روایتی که شیخ در همان دو کتاب از عمار ساباطی از امام صادق (ع) نقل نموده است که فرمود:

... فإن صلى ركعة من الغداة ثم طلعت الشمس فليتمّ وقد جازت صلاته. ۳۸

۵. نیز روایتی که شیخ طوسی در دو کتاب فوق از امام صادق (ع) نقل کرده است که:

إذا أدرك الرجل ركعة فقد أدرك الجمعة ... ۳۹

همچنین صدوق در من لایحضره الفقیه این روایت را آورده است. ۴۰

پس تنها مضمونی که در مصادر ما به مسئله ادراک رکعت داخل وقت، اشاره دارد، همان ادراک رکعتی از نماز صبح است.

و اما ادراک رکعتی از نماز جمعه مضمون دیگری است که حکایت از ادراک جمعه دارد که در غیر این صورت، باید نماز ظهر گزارده شود.

از این جا صلابت سخن صاحب حدائق آشکار می شود که او قاعده «من ادراک» را فقط در خصوص نماز صبح دانسته است. ۴۱

با توجه به آنچه آمد، باید گفت که این عبارت اصلی ندارد و مضمون آن در مصادر ما و مصادر عامه با اختلاف در عموم و خصوصش بین ما و ایشان آمده است؛ اگرچه بزرگان به عموم آن عمل کرده اند.

۳۵. مسند الشافعی، ص ۲۷ و ۶۶.

۳۷. التهذیب، ج ۲، ص ۳۸، ح ۱۱۹؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۲۷۵، ح ۹۹۹.

۳۸. التهذیب، ج ۲، ص ۳۸، ح ۱۲۰؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۲۷۶، ح ۱۰۰۰.

۳۹. التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۶۵۷.

۴۰. الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۱۲۳۲.

۴۱. الحدائق الناضرة، ج ۶، ص ۲۷۶.



اساس این عبارت، کتاب المعبر است و علمای پس از صاحب المعبر آن را گاهی با تغییراتی از وی نقل کرده اند و هیچ کس مصدر روایی برای آن ذکر نکرده است. با این حال، دلیلی برای به سختی انداختن خود در تفسیر مضمون آن، و معنای ادراک وقت وجود ندارد، و اعتماد بر این عبارت به تنهایی به خاطر عدم ثبوتش مشکل است.

(III)

أنا أفصح من نطق بالضاد بيد أني من قریش

آن گونه که می گویند شهرت این عبارت از آشکاری آتشی که بر روی عکمی برافروخته شده باشد بیشتر است. لذا می بینیم که بعضی از بزرگان بر آن اعتماد کرده و آن را حجتی دانسته اند که قابل خدشه نیست. برخی از آنان عبارت اند از:

۱. صاحب جواهر آن جا که می گوید:

... النبي (ص) القائل: إني أفصح من نطق بالضاد. ۴۲

۲. سید نعمت الله جزایری در نورالبراهین می گوید:

... فيكون من باب قوله (ص): أنا أفصح من نطق بالضاد بيد أني من قریش و

استرضعت في بني سعد. ۴۳

۳. ملا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول الکافی آورده است:

وقال رسول الله (ص): أنا سيد ولد آدم ولا فخر، وأنا أفصح من نطق بالضاد. ۴۴

این عبارت در بیشتر کتاب های لغت به عنوان دلیلی بر افضحیت پیامبر یا شاهدی برای

استثنا به «بید» آمده است. در کتاب های قاموس المحيط، ۴۵ تاج العروس، ۴۶ و مغنی اللیب ۴۷

۴۲. الجواهر، ج ۹، ص ۳۹۹.

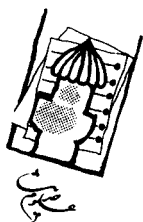
۴۳. نورالبراهین في اخبار السادة الطاهرين، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴۴. شرح اصول الکافی، ج ۹، ص ۳۳۲.

۴۵. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۶.

۴۶. تاج العروس، ج ۱، ص ۸.

۴۷. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۱۱۴.



آن را به عنوان کلام پیامبر نقل کرده اند.

اما با کمال تأسف که این عبارت در هیچ کتاب روایی ذکر نشده است؛ نه در مصادر شیعی و نه در مصادر اهل سنت. بلکه بسیاری از حفاظ و محققان تصریح نموده اند که این عبارت اصلی ندارد. در این جا برخی از عبارت های ایشان را ذکر می نمایم.

۱. ابن کثیر دمشقی در تفسیر خود می گوید:

و اما حدیث «انا افصح من نطق بالضاد» فلا اصل له و الله اعلم. ۴۸

۲. اسماعیل بن محمد عجلونی (م ۱۶۲ق) در کتاب کشف الخفاء و مزیل الإلباس می نویسد:

«انا افصح من نطق بالضاد بیدانی من قریش» قال فی اللکلی: معناه صحیح و

لکن لا اصل له، کما قال ابن کثیر و غیره من الحفاظ، و آورده اصحاب الغریب و

لا یعرف له اسناد. ۴۹

۳. محمد بن یوسف صالحی شامی (م ۹۴۲ق) در کتاب سبل الهدی و الرشاد فی سیرة

خیر العباد می نویسد:

تنبیهات، الاول: ما اشتهر علی السنة کثیر من الناس انه (ص) قال: «انا افصح

من نطق بالضاد». فقال الحفاظ عمادالدین ابن کثیر- و تابعه تلمیذه الزرکشی- و

ابن الجوزی و الشیخ و السخاوی: إنه لا اصل له و معناه صحیح. ۵۰

۴. آیه الله احمدی میانجی - قدس سره - در حاشیه کتاب مکاتیب الرسول به نقل از

طبرانی می گوید:

اما حدیث «انا افصح من نطق بالضاد بیدانی من قریش»، فنقله الحلبي عن ابن

هشام، لکن لا اصل له، کما صرح به جماعة من الحفاظ. ۵۱

در نتیجه باید گفت که این عبارت مشهور، فاقد اصل است.

۴۸. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۲.

۴۹. کشف الخفاء و مزیل الإلباس، ج ۱، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۵۰. سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، ج ۲، ص ۱۰۳.

۵۱. مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۸۱.



(IV)

من بدل دینه فاقتلوه

این عبارت مشهور گاهی در استدلال به وجوب قتل مرتد و گاهی در استدلال به عدم قبول توبه از او به کار می‌رود. این عبارت بخشی از روایت منسوب به پیامبر اکرم (ص) است که از طریق اهل سنت از عباس نقل شده است که دربارهٔ مضمون آن سخن خواهیم گفت.

این عبارت از طریق شیخ طوسی - قدس سره - به منابع فقهی ما وارد شده است. او در دو کتاب الخلاف^{۵۲} و المبسوط^{۵۳} خود آن را ذکر نموده و سپس سید ابن زهره حلبی - قدس سره - در غنیة النزوع^{۵۴} و پس از وی علی بن محمد قمی در جامع الخلاف و الوفاق^{۵۵} و پس از آنها علامه در کتابهای المختلف^{۵۶} و المنتهی^{۵۷} و التذکره^{۵۸} آن را نقل کرده‌اند و در پی آن، فرزندش فخر در کتاب الايضاح^{۵۹} آن را ذکر نموده است.

بزرگانی که یاد کردیم که پس از شیخ این عبارت را نقل کرده‌اند، یا بعضی از مطالب شیخ را نقل کرده‌اند که متضمن این عبارت بوده و یا اشاره کرده‌اند که این عبارت از روایات اهل سنت است و بدان علیه آنان احتجاج کرده‌اند؛ آن گونه که ابن زهره در الغنیة^{۶۰} عمل نموده است. و برخی از ایشان نیز از این عبارت در استدلال خویش بهره جسته‌اند. اما با گذشت زمان، شیوهٔ بزرگان تغییر یافته و این عبارت را مستند خود در این مسئله تلقی نمودند؛ مثلاً عبارت شهید - قدس سره - در الدروس را ملاحظه کنید:

۵۲. الخلاف، ج ۵، ص ۳۵۴-۳۵۷ و ۵۵۲.

۵۳. المبسوط، ج ۲، ص ۳۶ و ۵۷؛ ج ۷، ص ۲۸۱ و ۲۸۴؛ ج ۸، ص ۷۱.

۵۴. غنیة النزوع، ص ۳۸۰.

۵۵. جامع الخلاف و الوفاق، ۴۴۹.

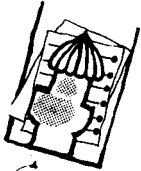
۵۶. مختلف الشیعة، ج ۴، ص ۴۴۶.

۵۷. المنتهی (الطبع القدیم)، ج ۲، ص ۹۷۹ (کتاب الجهاد).

۵۸. التذکره، ج ۹، ص ۲۷۸ و ۳۷۴.

۵۹. ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۹۵.

۶۰. غنیة النزوع، ص ۳۸۰.



و امام احکام المرتد ... فالاول وجوب القتل إن كان رجلاً مولوداً علی فطرة

الاسلام، لقول رسول الله (ص): «من بدل دینه فاقتلوه».^{۶۱}

محقق ثانی نیز در جامع المقاصد^{۶۲} بدین عبارات استدلال کرده است. همچنین شهید ثانی در الروضة^{۶۳} و المسالک^{۶۴}، و صاحب جواهر در جواهر الکلام^{۶۵} و نیز در مجمع الفائدة و البرهان^{۶۶} و کشف اللثام^{۶۷} و الحدائق الناضرة^{۶۸} این عبارات ذکر و بدان استدلال شده است. شیخ انصاری نیز در کتاب النکاح^{۶۹} بدان اشاره کرده است.

برای بیان حال این عبارت توجه به دو نکته لازم است:

۱. در صحت مضمون آن.

۲. در مصادر و سیاقی که این عبارت در آن آمده است.

نکته یکم. فقها در وجوب کشتن هر دو قسم مرتد (فطری و ملی) اختلافی ندارند؛ اولی به محض ارتداد و دومی بعد از سه روز توبه دادن. البته بعضی توبه دادن را واجب و برخی مستحب دانسته اند.^{۷۰}

شاید عمده ترین دلیل ها در این حکم، نزد اهل سنت، این عبارت باشد؛ همچنین نزد علمای شیعه به همراه روایات زیادی که در مصادر شیعی ذکر شده که مفید این معناست. برخی از این روایات به قرار زیر است:

۶۱. الدروس الشرعية، ۲، ص ۵۲.

۶۲. جامع المقاصد، ج ۳، ص ۴۴۷ و ۴۸۰.

۶۳. الروضة البهیة، ج ۸، ص ۳۱.

۶۴. مسالک الافهام، ج ۷، ص ۳۶۸؛ ج ۱۳، ص ۳۴؛ ج ۱۵، ص ۲۳.

۶۵. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۱۶.

۶۶. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۷، ص ۵۲۲.

۶۷. کشف اللثام، ج ۷، ص ۲۱۸.

۶۸. الحدائق الناضرة، ج ۲۴، ص ۳۸.

۶۹. کتاب النکاح، ص ۴۰۰.

۷۰. ر.ک: المجموع، ج ۱۹، ص ۲۲۹.



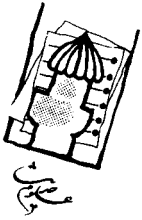
۱. روایت محمد به مسلم که می گوید: از امام باقر(ع) درباره مرتد پرسیدم فرمود:
من رغب عن الاسلام و كفر بما انزل على محمد(ص) بعد اسلامه فلا توبة له و قد
وجب قتله. ۷۱
۲. روایت علی بن جعفر از برادرش امام کاظم(ع) که گفت از آن حضرت درباره
مسلمانی که نصرانی شود پرسیدم فرمود:
يقتل ولا يستتاب، قلت: فنصراني اسلم ثم ارتد، قال: يستتاب فإن رجع والأ
قتل. ۷۲
- در این رابطه، علاوه بر این دو روایت، روایات زیادی در کتابهای معتبر وجود دارد. ۷۳
باید گفت که علمای ما به این عبارت به خاطر موافقت مضمون آن با بسیاری از
روایات معتبر رجوع نموده اند؛ آن گونه که حال دو عبارتی که ذکر کردیم این گونه است.
نکته دوم: اولین مصدر حدیثی که این عبارت را ذکر کرده، المسند شافعی (م ۲۰۴ق)
در کتاب الاساری والغلول و غیر آن است. او می گوید:
اخبرنا ابن عينية، عن ايوب بن ابي تميمة، عن عكرمة قال: لما بلغ ابن عباس ان
عليّ -رضي الله عنه- حرّق المرتدين أو الزنادقة، قال: لو كنت انا لم احرقهم و
لقتلتهم لقول رسول الله(ص): «من بدل دينه فاقتلوه»، ولم احرقهم لقول رسول
الله(ص): «لا ينبغي لاحد ان يعدّب بعداب الله». ۷۴
- این عبارت همچنین تقریباً در تمامی مصادر حدیثی اهل سنت از صحاح و مسندها و
شروح و غیر آن آمده است.
در بعضی از مصادر، ادامه ای برای آن، افزون بر آنچه ذکر شد، نقل شده است.
بدین شکل که:

۷۱. وسائل الشیعة، ج ۲۸، ص ۳۲۳، ابواب حد المرتد، الباب ۱، ح ۲.

۷۲. همان، ح ۵.

۷۳. آنها در ابواب حد مرتد وسائل الشیعة جمع آوری شده است.

۷۴. مسند شافعی، ص ۳۲۰.



انّ ذلك بلغ علياً، فقال: ويح ابن ام ابن عباس. ۷۵ او قال: صدق ابن عباس. ۷۶

او قال: ويح ابن ام الفضل إنّه لغواص على الهنات. ۷۷

این روایت به تمامی شکل های نقلش توهین واضحی نسبت به امیر مؤمنان (ع) است؛ زیرا بر حسب مضمون این عبارت، آن حضرت به اعتبار مخالفت حکم شرعی که از پیامبر رسیده مرتکب حرام شده است. مشهور است که در ماجرای هبار بن اسود که زینب دختر رسول خدا (ص) را هنگام هجرت به مدینه به حدی ترسانید که بچه اش را سقط کرد، پیامبر دستور داد تا او را تعقیب کنند و فرمود: اگر هبار بن اسود را یافتید، او را بین دو دسته هیزم قرار دهید و با آتش بسوزانید. سپس در پی آنان فرستاد و فرمود: «لا تعذبوا بالنار، لا يعذب بالنار إلا رب النار». ۷۸

حرمت سوزاندن نزد تمامی مسلمانان آشکار است. پس چگونه در این رابطه امیر مؤمنان معذور باشد. او که برادر رسول خدا و داماد و همنشین و همراه او در شب و روزه بوده، او که داناترین و بهترین حکم کننده در میان یاران رسول خداست و او که پیامبر هزار باب علم را بر رویش گشاد که از هر دری هزار در دیگر گشوده شد. و سایر مناقب و فضایلی که هیچ کس از مسلمین، بنابر آنچه همه بدان متفق اند، با او شریک نیست.

آیا با این حال پذیرفتنی است که او حکم قضیه ای به این مهمی را نداند و ابن عباس را به خاطر آشکار ساختن این لغزش ها و عیب ها ملامت نماید؟! اصلاً چنین نیست.

شایسته است که از این روایت که بوی جعل دستگاه اموی از آن به مشام می رسد - اگر چه سالها از آن گذشته باشد - به سادگی عبور نکنیم.

این عبارت در هیچ یک از مصادر حدیث مورد اعتماد شیعی ابدأ وارد نشده است و در

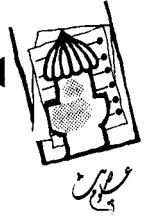
۷۵. مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۱۷.

۷۶. سنن الترمذی، ج ۳، ص ۱۰.

۷۷. السنن الكبرى، ج ۸، ص ۲۰۲؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۳۳۰.

۷۸. الام، ج ۴، ص ۲۵۹؛ ناسخ الحدیث ومنسوخه، لعمر بن شاهین (م ۳۸۵ق)، ص ۴۱۵؛ نیل

الاطوار، ج ۸، ص ۷۵؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۵.



صحاح و مسانید اهل سنت وارد شده و آنها به شکل قابل توجهی آن را نقل نموده اند. گفتنی است که بخش اعظم اسانید این روایت به نقل عکرمة از ابن عباس برمی گردد. چه می دانی که عکرمة کیست؟ درباره او حرف و سخن های زیادی در کتب رجالی اهل سنت مسطور است. تنی چند از آنها به او نسبت کذب داده و او را از خوارج صفریه و یا اباضیه شمرده اند. و از برخی از آنها نقل شده که وی پیرو عقیده نجهه حروری بود.^{۷۹}

ذهبی درباره او گفته است:

عکرمة، غلام ابن عباس، یکی از اهل علم بود. کسانی که بر وی اشکال گرفته اند، دیدگاه وی را مورد ایراد قرار داده اند، نه حافظ بودن او. وی به پیروی دیدگاه خوارج متهم است. گروهی او را توثیق کرده اند و بخاری او را مورد اعتماد دانسته و اما مسلم از او اجتناب کرده و از او روایات اندکی که مقرون به نقل دیگران بود نقل نموده است. و مالک از وی اعراض کرده و نقل از وی را به یک یا دو حدیث محدود ساخته است.^{۸۰}

بر هر حال، این روایت با روایات دیگری که از طریق شیعه و یا سنی وارد شده و ماجرای سوزاندن و خصوصیات آن را به شکلی بیان می کنند که ایرادی بر امیر مؤمنان وارد نیست، در تعارض است.

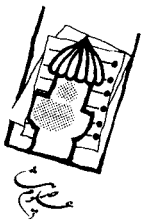
اما از طریق اهل سنت:

عبدالله بن زبیر حمیدی (م ۲۱۹ق) در مسند الحمیدی روایت کرده است که:

سفیان گفت که ایوب از عکرمة نقل کرد و گفت: وقتی به ابن عباس خبر رسید که علی مرتدان، یعنی زنداقه، را آتش زده است، ابن عباس گفت: اگر من بودم آنها را به خاطر حدیث رسول خدا (ص) که «من بدل دینه فاقتلوه» می کشتم و به دلیل فرمایش آن حضرت که «لا ینبغی لاحد ان یعذب بعذاب الله» نمی سوزاندم. سفیان از عمار دهنی که در آن مجلس (مجلس عمر بن دینار) حاضر بوده نقل

۷۹. ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۷۸ الی ۲۸۰.

۸۰. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۳.



کرد که ایوب این سخن را گفت: علی آنها را نسوزاند، بلکه کانالی برای آنها حفر کرد و از آنجا دود به آنها خوراند تا کشتشان.

عمر بن دینار گفت: آیا نشنیده‌ای که گوینده‌ای از ایشان می گوید:

لترم بی المنايا حیث شاءت إذا لم ترم بی فی الحفرتین

إذا ما قربوا حطباً و ناراً هناك الموت نقداً غیر دین^{۸۱}

[مرگ هر جا که می خواهد مرا بیندازد مادامی که مرا در دو گودال نینداخته است

آن گاه که هیزم و آتش نزدیک شد آنجا مرگ نقد و حتمی است و نسیه نیست]

همچنین این روایت را بیهقی در سنن الکبری با اختلاف اندکی نقل کرده است.^{۸۲}

اما از طریق شیعه:

کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام

صادق(ع) نقل کرده که فرمود:

قومی به نزد امیرمؤمنان(ع) آمدند و گفتند: السلام علیک ای پروردگار ما،

علی(ع) آنها را دعوت به توبه کرد، ولی آنان توبه نکردند. پس گودالی برای آنها

حفر کرد و در آن آتش برافروخت و حفره دیگری در کنار آن حفر کرد و میان آن

دو را باز کرد. پس هرگاه توبه نمی کردند، آنها را در گودال می انداخت و در

حفره دیگر آتش روشن می کرد تا این که مردند.^{۸۳}

همچنین محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از صالح بن

سهل، از کردین، از مردی، از امام صادق(ع) و امام باقر(ع) نقل کرده است که فرمود:

هنگامی که امیر مؤمنان(ع) از فتنه اهل بصره فارغ گردید، هفتاد مرد از اهالی زط به

نزد او آمدند و بدیشان سلام کردند و به زبان خود با آن حضرت سخن گفتند.

علی(ع) به زبان خودشان پاسخشان را داد. سپس فرمود: من آن نیستم که شما

۸۱. مسند الحمیدی، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵.

۸۲. السنن الکبری، ج ۹، ص ۷۱.

۸۳. الکافی، ج ۷، ص ۲۵۸، ح ۱۸ من باب حد المرتد.

گفتید. من بنده خدا و آفریده هستم. آنها از پذیرش این حرف سرپیچی کردند و گفتند: تو همان هستی. علی(ع) به آنها گفت: اگر بس نکنید و از آنچه درباره من گفته اید، دست برندارید و به سوی خدای عزوجلّ - باز نگردید، حتماً می کشمتان. آنان از رجوع و توبه ابا کردند. پس آن حضرت دستور داد تا چاه هایی حفر کردند و سپس راه هایی از این چاه ها به هم باز کرد و آنها را در داخل آن چاه ها انداخت و بعد در چاه ها را گل اندود کرد و در یکی از چاه ها که کسی در آن نبود آتشی برافروخت. دود آن آتش از آن منافذ به سراغ آنها رفت و آنها مردند.^{۸۴}

این روایات دربردارنده وصف دقیقی است که بهترین جواب در برابر روایت عکرمه بوده که به ابن عباس نسبت داده شده است. از این گذشته، برخی از محققان گفته اند که صحت این واقعه همیشه مورد تردید بوده است.^{۸۵}

موارد دیگری وجود دارد که در آنها عمل آتش زدن به امیر مؤمنان(ع) نسبت داده شده که علامه محقق سید مرتضی عسکری - دام ظلّه - در کتاب عبدالله بن سبا مورد اشاره قرار داده و انتساب این امور را به علی(ع) مورد مناقشه قرار داده است؛ مناقشات ارزشمندی که نتیجه آن این است که جعل این روایت با این هدف صورت گرفته که آتش زدن فجاءه سلمی در داستان معروف جنگ رده که توسط ابوبکر صورت گرفت، و نیز آتش زدن برخی از مائعان زکات توسط خالد بن ولید را عملی عادی جلوه می دهد که مخالفان آن دو، خصوصاً شیعیان آن را مستمسکی برای خود قرار ندهند، به دلیل آن که علی(ع) نیز مرتکب آن عمل شده است.^{۸۶}

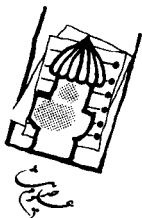
خلاصه این که اعتماد به این روایت به دلایلی ممکن نیست:

۱. عدم امکان قبول این روایت در حق علی(ع) به خاطر عصمت او بر حسب آنچه ما

۸۴. همان، ح ۲۳.

۸۵. تطوّر المباني الفكرية للتشیع فی القرون الثلاثة الاولى، دکتر حسین المدرسی الطباطبایی، ص ۳۶.

۸۶. عبدالله بن سبا، ج ۲، ص ۱۹۵-۱۹۸.



بدان معتقدیم و نیز به خاطر دانش فراوان او که هیچ یک از صحابه بدان پایه نمی رسند؛

۲. عدم صحت سند این روایت، آن گونه که گذشت؛

۳. عدم نقل این روایت در مصادر معتبر ما و اختصاصی بودن نقل آن در مصادر اهل سنت؛

۴. معارض بودن این روایات با روایات مفصلی که برخی از لحاظ سند در طریق شیعه و سنی معتبر بوده و حقیقت این واقعه را روشن می سازد و این که آن حضرت آنها را نسوزاند، بلکه دود بر آنها گسترد تا از خفگی مردند؛

۵. وجود قراین بی شمار، از پیرو خوارج بودن عکرمه که در معرفی او آمد گرفته تا آتش زدن به دست ابو بکر و خالد که این روایت با هدف موافق سازی عمل علی (ع) با عمل آنان در این حوادث جعل شده است.

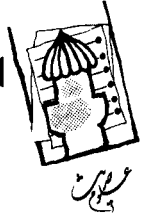
بعد از تمامی این سخنان آیا ما حق نداریم بگویم که عبارت «من بدل دینه فاقتلوه» مشهور است، مضمون آن صحیح است و اما اصلی ندارد؟! من فکر نمی کنم که محقق منصف با این سخن مخالف باشد.

(V)

الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق

این عبارت در میان مردم، خصوصاً بین عرفا- آن گونه که گفته می شود- شهرت داشته و بیشتر در بین صوفیه متداول است، تا آن جا که مردم گمان می برند که این عبارت بی تردید حدیثی قدسی است. دیده می شود که ایشان هرگاه بخواهد درستی روش معین یا شکلی مشخص را برای نزدیکی به خدای- عزوجل- به اثبات رسانند، بدین عبارت استشهاد می نمایند. شهرت این عبارت به حدی است که برخی از علما آن را به پیامبر (ص) نسبت می دهند و آن را حدیثی ماثور از جانب آن حضرت قلمداد می نمایند.^{۸۷}

اما باید گفت که این عبارت، حدیث نیست؛ زیرا اثری از آن در میان کتب روایی مسلمانان- تا آن جا که جست و جو در برنامه های رایانه ای اجازه داد- نیافتیم.



بعضی از فضلا نیز به عدم دسترسی بر مستندی روایی برای آن تصریح نموده اند.^{۸۸}
 در شرح احقاق الحق به وضعی بودن این حدیث و افترا بودن آن و استفاده صوفیه در
 مقاصد فاسد خود از آن اشاره شده است.^{۸۹}
 باید گفت که این عبارت، عبارت مشهوری است که اساس ندارد.

(VI)

كنت كنزاً مخفياً فاحببت أن أعرف فخلقت الخلق لأن أعرف

شاید بتوان گفت که این عبارت از تمامی عباراتی که در بین شیعه و سنی در میان مردم و
 نوشتارها به عنوان حدیث قدسی نقل شده مشهورتر است.
 محقق کرکی این عبارت را با این عنوان (حدیث قدسی) در رسائل^{۹۰} خود، ملا
 محمدصالح مازندرانی در شرح اصول الکافی،^{۹۱} ابن ابی جمهور احسایی در عوالی اللئالی،^{۹۲}
 ملاهادی سبزواری در شرح اسماء الحسنی،^{۹۳} سید مصطفی خمینی در تفسیرش^{۹۴} و
 بسیاری دیگر از علما نقل نموده اند؛ بلکه برای شرح آن کتابهایی به رشته تحریر درآمده^{۹۵}
 و مطالبی از آن استفاده شده و مباحث فراوانی بر اساس آن ترتیب داده شده است.
 پدر علامه مجلسی - آن گونه که فرزندش در بحارالانوار از او نقل می کند - آن را کلام
 خداوند تعالی دانسته و از مسلمانات فرض نموده است^{۹۶} و خود علامه آن را در جایی دیگر به

۸۸. مجلة الحياة الطيبة، العدد ۱۱، ص ۱۹۷، مقاله استاد محمد زراقط با نام: سبيل الله الواحد أم سبيله المتعددة.

۸۹. شرح إحقاق الحق، ج ۱، ص ۱۸۵.

۹۰. رسائل الكركي، ج ۳، ص ۱۵۹-۱۶۲.

۹۱. شرح اصول الكافي، ج ۱، ص ۲۲-۹۲.

۹۲. عوالي اللئالي، ج ۱، ص ۵۵.

۹۳. شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۶۴.

۹۴. تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۳۶۸؛ ج ۵، ص ۱۹۸.

۹۵. ر.ك: كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۰۴۰؛ الذريعة، ج ۱۳، ص ۲۰۵، ج ۱۴، ص ۲۴.

۹۶. بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹.



صورت مرسل، بدون این که مصدري برای آن ذکر کند، نقل نموده است. ۹۷ با این حال، بعضی از دست اندرکاران تحقیق کتابها را می یابیم که این حدیث را از بحارالانوار استخراج می نمایند! ۹۸ این عبارت، حدیث نیست؛ زیرا در هیچ مصدر روایی بدین عنوان نقل نشده و برخی به حدیث نبودن آن تصریح دارند.

آیه الله مرعشی - قدس سره - در شرح احقاق الحق بعد از نقل آنچه عجلونی از ابن تیمیه و زرکشی و حافظ ابن حجر و سیوطی و دیگران مبنی بر حدیث نبوی نبودن این عبارت و ناشناس بودن سند آن، نه صحیح و نه ضعیف، نقل می کند، می گوید:

از سخنان بعضی از علمای شیعه نیز این گونه فهمیده می شود. با این حال، تعجب آور این که بعضی از علما به گمان آن که این جمله، حدیثی ماثور از پیامبر اکرم است به شرح آن پرداخته اند. بر تو باد که به فحوص و جست و جو پردازای و صحیح را مشخص سازی. ۹۹

از فیض کاشانی - قدس سره - نقل شده که وی، به صراحت این عبارت را از جعلیات صوفیه می داند. ۱۰۰

باید گفت که این سخن آیه الله محمد آصف محسنی سخن درستی است که محقق باید به جست و جو در اطراف اسانید تمامی روایات مخصوصاً احادیث قدسی - که به خداوند منسوب است - پردازد؛ زیرا دروغگویان و ملحدان دوست دارند که دروغ هایشان را بیشتر به خداوند تعالی نسبت بدهند تا رسول خدا (ص) و یا کسی است که جانشین اوست. ۱۰۱ بنابراین، این جمله مشهور بی اساس است.

آنچه تقدیم اهل علم گردید، دسته ای از مشهورهایی بود که اصل نداشتن آنها بر اساس مصادری که بدانها دسترسی داریم برای ما اثبات شده است.

۹۷. همان، ص ۳۴۴.

۹۸. ر. ک: تفسیر القرآن الکریم، شهید مصطفی الخمینی، ج ۴، ص ۳۸۷؛ مشارق انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین.

۹۹. إحقاق الحق، ج ۱، ص ۴۳۱.

۱۰۰. مشرعة بحار الانوار، محمد آصف محسنی، ج ۲، ص ۱۱۳.

۱۰۱. همان.